

بسم الله الرحمن الرحيم

متن کامل سخنرانی حجت الاسلام شیخ رضا ابوالقاسمی پور

## آداب بندگی

در قرآن کریم آیه ایست در ارتباط با بندگی انسان ها و شیوه های بندگی انسان که بندگی را برای آدمی یک پدیده ی بسیار مشکل و سخت معرفی می کنه مگر برای کسانی که اهل خشوع باشند. «استعینو بالصبر و الصلاة و انها لکبیر الا علی الخاشعین» شما به واسطه ی نماز و روزه و صبر می تونید به خدا نزدیک بشید. می تونید مراتب بندگی رو طی بکنید نه این که می تونید اصولا باید به واسطه ی این ها مراحل بندگی رو طی کرد و بندگی رو بر خودمون هموار بکنیم اما خب این ها خیلی سخته. انها لکبیر. این ها خیلی مشکله. الا الخاشعین. مگر برای اون هایی که اهل خشوع باشند. ما در ماه مبارک رمضان یک دوره ای رو پشت سر گذاشتیم. حالا این که بر می گردیم و مرور خیلی کوتاهی می کنیم نسبت به ماه رمضان به این دلیل که ماه رمضان یه خرده به ما کمک کرد اهل خشوع بشیم. من شیوه هایی رو که تو ماه رمضان انسان به واسطه ی اون شیوه ها خضوع و خشوع رو در خودش برای حتی مدت کوتاهی یا خیلی ناچیز تجربه کرد رو با هم دیگه مرور می کنیم که چه جوری شده اما حالا به صورت اجمالی بخوایم نگاه به قضیه بکنیم. ما بالاخره تو ماه رمضان خدا به ما کمک کرد و خدا به ما توفیق داد یه ذره اهل خشوع و خضوع و تواضع در محضر حضرت حق بشیم. برای این که ما ببینیم این خضوع و خشوع در وجود ما هست یا نیست. ببینید شما چقدر دل بسته ی به عبادات و بندگی خدا می شید. الان این ماه رو پشت سر گذاشتیم ماه رمضان رو و الان دوره ی جدید مبارزه ی با نفس شروع شده الان ما در مرحله ی جدیدی از مبارزه و جهاد اکبر هستیم. خدای متعال شیطان رو برای ما آزاد کرد و به ما اجازه ی مبارزه ی با شیطان داد. میشه به این شکل تعبیرش کرد. خدای متعال نفس ما رو آزاد کرد و به ما اجازه داد مبارزه ی با نفس بکنیم. و این دوره یک دوره ایست که آدم اگه عمیق به این دوره نگاه بکنه باید شکرگزار حضرت حق هم بشه تازه نه این که گله مند بشه که خدایا شیطان رو چرا آزاد کردی. اصلا تعریف بندگی بودن شیطان که خوش مزه نیست و قشنگ نیست و بندگی وقتی زیبا و پر جاذبه می شه که یک کسی باشه هی بهت بگه این کار رو نکن و اون کار رو بکن و هی وسوسه بکنه و هی اذیت بکنه. وگرنه اگه شیطان نباشه خیلی صفا نداره بندگی خدا. پس این دوره چه دوره ایست که الان آغاز شد و دوره ی جدید مبارزه ی با نفس و جهاد اکبر که ما اجازه ی مبارزه ی با شیطان رو پیدا کردیم و در وجود خودمون می خوایتم این حالات رو پیدا بکنیم که آیا ما عشق و علاقه ی به بندگی پیدا کرده ایم یا نه. ما مثلا محبت به نمازمان مثل قبل از ماه رمضان یا یه خرده تغییر کرده. عشق و علاقه مون به قرآن عشق و علاقه مون به روزه گرفتن و چشم گفتن به حضرت حق مثل همون قبل از ماه

رمضان هست یا نه بعد از ماه رمضان تغییر درش صورت داده و ما خدا رو بیشتر دوست داریم. بیشتر دوست داریم خدا رو بندگی بکنیم و فرصت هایی پیش بیاد که به او چشم بگیم. این یه محکی می شه برای این که ما بفهمیم که حالا اهل تواضع و خشوع در محضر حق هستیم یا نیستیم. اگه این حالات ایجاد شده پس هستیم اگر نه هیچی خیلی توفیق نداشتیم از ماه رمضان یه ثوابی یه بهره ی پاداش اخروی فقط بهمون رسید دیگه چیزی بهمون نرسید. برای این که وارد این بحث بشیم یه خرده جدی تر باید یه مقدمه عرض بکنم آدم ها اصولا با نسیه دادن و نسیه گرفتن و اینا خیلی میانه ی خوبی ندارن مثلا به آدم بگی شما این کار رو انجام بده و اون لذت و پاداشش رو یه بیست روز دیگه بگیر. نمی کنه. آدم اهل همچین کارایی نیست. من اگه به شما بگم مثلا این شربت رو بخورید بعد دو هفته دیگه مزه شو می فهمید یعنی چی شربت رو دوست دارم بخورم و الان مزه شو بفهمم. نه آقا نه اصلا شما دو هفته دیگه یه مزه ای میاد زیر زبونت می گی به به. چه مزه ی خوبی بود. من اون مزه هم اصلا خوشم نمیاد که بیاد. من دوست دارم با ارده ی خودم وقتی یک شربتی رو نوش جان می کنم مزه شو هم همون موقع بفهمم. نمی خوام الان شربت رو بخورم و دو هفته دیگه مزه اش بیاد. مثل این که جفت و جور نمی شه با مزاق من. آدم اهل نسیه دادن نیستن. اتفاقا خدا خیلی اهل نسیه گرفته. اصلا خدا کارش این جوریه. خدای متعال به ما می گه شما این کار رو انجام بدید. نمی گه اون وقت فردا یا پس فردا می گه تو یه دنیای دیگه من یه چیزایی بهتون می دم. خدایا همیشه شما نقد با ما معامله بکنید. نه همیشه. چرا؟ این مقدمه ی همون حرفیه که می خوام براتون بگم. مقدمه ی همون حرفه. پس اولآ آدمای خیلی اهل نسیه دادن نیستن. البته اگر آدم تاجر واقعی باشه تشخیص می ده که کدوم نسیه خوبه و کدوم نسیه بده. آدم در عبادت اگر تجارت پیشه هم باشه باز می تونه یه کارهایی رو انجام بده حتما نیاز نیست انسان یک شور پر از حرارت از قلب بر خواسته و عاشق نسبت به حضرت حق باشه که بعد بهش بگی ت بیا عبادت بکن تو اگر عاشق خدا نبودی عبادتت مزه نمی ده حتما نیاز نیست آدم عاشق باشه. گاهی آدم های تاجر پیشه در محضر حضرت حق هم یه کارایی می کنن. گاهی همین آدمای نظر خدا رو یه جورایی جلب می کنن. آدمای تاجر پیشه آدمای کمی نیستن. خیلی آدم های بزرگین ولی به شرط این که قوانین تجارت رو بلد باشه. بله آدم تاجر پیشه ی خیلی خبره وقتی نگاه می کنه در این نسیه گرفتن خیلی سود است و مثلا این معامله رو می کنه و ده برابرش رو پنج ساله دیگه بهش میدن. خب همه ی زندگیش رو جمع می کنه و سرمایه گذاری می کنه رو اون مسئله. ممکنه یه پنج سالی هم اذیت بشه اما این صبرش جواب میده. یه پول هنگفتی میاد دستش. آدمای تاجر پیشه ی درجه یک با عقل و تدبیر تجارت وقتی وارد یه معامله ی کلان می شن پول حسابی به جیب می زنن ولی اگه به من و شما بگن فلانی یه میلیون تومان به من بده من دو سال دیگه سه میلیون چهار میلیون تومان بهت میدم ما خیلی رغبت به چنین کاری نداریم. ما می گیم نه همین الان یه میلیون رو بهت بدم مثلا یه چیزی بهم بده که من اون رو فردا بفروشم و یه میلیون و صد هزار تومان دستم بیاد تا فردا نباید قضیه بکشه من نمی تونم این جور

حساب کتاب بکنم چون اهل تجارت نیستیم. بالاخره یه سود و زبانی است تو قضیه که اگه من رعایت بکنم این جووری میشه. تو قضیه رانت هم همین جووریه شاید شنیده باشید. تو مملکت ما خیلی از این لفظ به کار می برن. رانت خواری و اینا. طرف مثلا داداشش تو شهرداریه حالا مثلا فهمیدن از کنار مسجد شهید توتونچی قراره یه اتوبان بزرگ رد بشه. مثلا این خیابان حضرت ولی العصر قرار بشه یه اتوبان ۱۲۰ متری. بعد میاد به داداشش می گه داداش یه هفت هشت تا از این خونه ها رو سرمایه گذاری بکن و بخر. خب چی میشه اون وقت؟ پانزده سال دیگه قرار اتوبان بشن. اینا همین جووری می مونن و پانزده سال دیگه قیمتش چندین برابر میشه. این داداشه اگه تاجر پیشه باشه سریع این کار رو اقدام می کنه و می گه این خوبه. اگه نه اهل تجارت و اینا نباشه می گه حالا کو تا پانزده سال دیگه کی زنده است کی مرده تا ببینیم کشیده می شه تا طرح عوض نشه تا چی نشه و تا چی نشه و ول می کنه. رها می کنه کار رو. حالا البته کنار مسجد شهید توتونچی نمی خواد اتوبان بشه. کسی نره خونه بخره و فردا دچار مشکل بشه. مثلا عرض کردم و حالا ممکنه این جووری بشه. آدمای تاجر پیشه هواس شون خیلی جمع این نکته است. اون وقت آدمای تاجر پیشه چند تا نکته ی دیگه هم رعایت می کنن. طرف مقابل شون رو نگاه می کنن که این آدم آدم خوش معامله و راستگوی است و پول و پله هم تو دست و بالش هست یا نیست. تجربه ثابت کرده این درست می گه یا تجربه ثابت کرده این کلاه برداره. به این هم دقت می کنن. بعد به یه چیز دیگه هم دقت می کنن به سود معامله ای که قرار بهشون بدن هم دقت می کنن. این دو مورد خیلی مهمه. آدم های تاجر پیشه ی درجه یک با هر کسی معامله نمی کنن. طرفش باید باشه. اهلش باید باشه. باید آدمی باشه که اونم تاجر پیشه باشه. اونم اهل بده و بستون باشه. بله اگه اون بهش گفت یه صد میلیون تومان بهم بد ده سال دیگه من یک میلیارد تومان بهت میدم دو دستی صد میلیون رو تقدیم می کنه اگه داشته باشه. تمام هستیش رو جمع می کنه و این کار رو انجام میده. ما نسبت به خدای متعال این حس نسیه گرفتن و نسیه دادن رو نداریم. تجارت پیشه نیستیم. هم خوبه البته هم بده. خوبه که ما اهل تجارت نباشیم به یه تعبیری. اصلا به خدا بگیم خدایا ما خودت رو برا خودت داریم عبادت می کنیم به بخاطر بهشت و جهنمت. این یه حرف خیلی بزرگه که کسی پیدا بشه در این عالم به خدای متعال عرضه بذاره که خدایا بهشت جهنمت رو بده به اون هایی که دنبالش اند ما به دنبال خودتیم. خیلی حرف بزرگی است. این به اندازه ی قد و قواره ی من نیست. خودم رو عرض می کنم من نمی تونم چنین ادعایی رو در محضر حضرت حق داشته باشم. که خدا من بهشت رو نمی خوام. نه خدا یا من بهشت رو می خوام. خدایا من از جهنمت دارم فرار می کنم. یه صلوات ختم کنید. من از جهنمت دارم فرار می کنم که حالا اوضاع زندگی این شده. اگه دو رکعت نماز هم می خونم چون از جهنمت ترسیدم. اگه یه روزه ای تو ماه رمضان گرفتم چون به من گفتی این روزه سپر آتش می شه برات روز قیامت همین من رو متحول کرد. وگرنه خدایا نه این که تو ارزش محبت رو نداری. من در این قد و قواره نیستم که بگم عشق خدام. که البته این عاشق پیشگی اگه به وجد بیاد خیلی خوبه. شما مسیر خودتون رو در همین راستا قرار بدید هدف

تون برسه به کجا به به جایی که در نهایت به عشق خدای متعال ختم بشه. ولی تجارت کم کاری نیست. این که اطمینان بکنه به خدای متعال این آدم دو پا که این کار رو انجام بده و من بهشت رو روز قیامت بهت می دم این خودش خیلی زیاده. هر کی مردشه بیاد این جووری معامله بکنه با خدا. مرد می خواد. تاجر درجه یک می خواد در معنویات و رسیدن به بهشت و نرسیدن به جهنم. که بیاد بگه خدایا من این کار رو امروز انجام میدم و ثمره اش رو به دنیایی دیگه بهم بده به جایی دیگه بهم نشون بده. آدما اصولا با این مسئله مشکل دارن. اگه خدای متعال به ما می گفت دو رکعت نماز بخون به ساعت بعد به دفعه اجرش رو بهت می دم که همه نماز می خوندن. چرا نخونن. مگه دو رکعت نماز چیه. آدما توی نسیه دادن خدا گیر کردن. خدایا چرا با ما این جووری معامله می کنی. اولاً خدا راستگو و درست می گه. ثانیاً معامله خیلی پر سوده. معامله خیلی عالی و درجه یکه. ما باید به این توجه داشته باشیم که بتونیم اون مرحله رو بریم که به تواضع در محضر حضرت حق برسیم. چرا آدما اهل تکبر در خانه ی خدا میشن. چرا اهل تکبر میشن چون منفعتی رو در ارتباط با خودشون تعریف شده نمی بینن. من از کجا بفهمم این چیزی که خدا می گه راسته. به چیزی رو بزارید یواش بگم و شما هم یواش بشنوید بعدشم فراموش بکنید که به کسی بگید ولی تو دل خودتون داشته باشید این رو. ما همچین به خدای متعال اعتماد نداریم که خدا به چیزی رو به ما بگه و ما بگیم درست می گی. اگه خدای متعال به ما بگه این روش زو اگه بری به سعادت می رسی؛ ما اعتماد به این حرف نداریم. نه آقا جون ما اعتماد داریم چرا نداریم. اگه داری پس کجاست. پس کدوم رفتارمون حکایت از این اعتماد می کنه. ما خدا رو حرفاش رو نمی تونیم بپذیریم. حرفاش با ما بیگانه است. اصلاً خدا به چیز دیگه می گه. من راه رسیدن به به مطلب رو در به چیز دیگه می بینم. خدا در به چیز دیگه تعریفش می کنه. من وقتی می خوام خودم رو به جامعه عرضه بکنم مجبورم از خودم تعریف و تمجید بکنم. خدای متعال می گه می خوای تو را به جامعه عرضه بکنم. از خودت تعریف و تمجید نکن. آخه خدایا این ها دو تا اصلاً باهم ناسازگار اند تو چی می گی. من حرفت رو نمی تونم هضم بکنم. تو چرا من رو حواله میدی مال به رفتارهایی که این رفتارها رفتارهای غیر طبیعی است. بابا من اگه بخوام خودم رو عرضه بکنم باید از خودم تعریف بکنم تو می گی نکن. من اگه بخوام در جامعه بزرگی خودم رو بدست بیارم باید با تکبر باشم و هر کسی رو در حریم خودم راه ندنم. تو برعکس می گی اهل تواضع باش که این بزرگی در جامعه برات تحقق پیدا بکنه. من این حرف رو نمی تونم بپذیرم. بعدش نتیجه اش این می شه که ما در محضر حضرت حق نمی تونیم اهل تواضع بشیم. اهل خضوع بشیم.

بیایم روی تکبر هم به حرف هایی بزنییم و برگردیم به اون نقد و نصیح خودمون که خدای متعال چه جووری می خواد این رو برای ما حاکم بکنه در وجود ما از چه طریقی مایی که این طریق ها رو ما بلد نیسیم. ما اصولاً در مقابل خود حقیقت حق متکبر نیستیم. مسلمان ها این جوورین دیگه. کدامیک از شما جرات داره بگه

ما با خدا سرناسازگاری داریم و من ارزشی برا خدا قائل نیستم. هیچ کس جرات نمی کنه این حرف رو بزنه. اصلا در وجودمون هم یک نوع تواضع نسبت به خدای متعال داریم. تا می گیم خدا ما خودمون رو در مقابلش ذلیل می بینیم اصولا او خالق ماست و ما مخلوق اوییم. ما در مقابل اصل حق متکبر نیستیم. اصل حق متواضعیم و چاکرش هم هستیم. اصلا باهانش مشکلی نداریم اما در مقابل او امر حق متکبریم. خدایا ما با تو مشکلی نداریم. تا کی؟ تا وقتی که کار سخت بر ما حاکم نکردی. ما با تو مشکلی نداریم که قربونت برم. ما بندگان خیلی خوبیم برات می شیم. اما کار سخت به ما محول نکن قربونت. چرا. ولش می کنیم دیگه. یعنی ما در مقابل خود خدا متواضعیم اما اگه به ما گفت این کار رو انجام بده. خیلی ها این جور هستن دیگه شما با این اوامر مواجه هم هستید. طرف می گه ببین اگه می خوام دین را برای من سخت بکنی من اصلا این دین هم قبول دارم. یعنی چی؟ یعنی من تا وقتی برا خدا احترام قائلم که یه وقت من رو اذیت نکنه تو این مسیر من حوصله ی این حرفا رو ندارم. آدما این جورین. یه دختر دانشجویی در ارتباط با همین سهم ارث خانم ها که نصف آقایونه سوال می کرد از من. این جور حرف می زد گفت که مگر اسلام نمی گه که سهم ارث زن نصف مرد است. گفتم نه. گفت چرا این رو می گه. گفتم نه نمی گه. گفت پس نظر شما چیه. گفتم اسلام می گه سهم ارث مرد دو برابر زن است. نه این که زن نصف مرده. گفت این که همونه. گفتم این همون نیست. یکم فکر کن این همون نیست. این ها دو عبارت اند. مرد سهم ارثش دو برابر زنه ولی زن نصف مرد نیست. این عنوان رو دین نمیاد بگه. دین در عباراتش خیلی حساسه. یعنی چی؟ یعنی این که خدای متعال وقتی به زن حقت رو میده به مرد هم حقت رو میده یه چیزی به علاوه ی حق مرد بهش تفضل می کنه. اون تفضل مال بر و بچه هاشه مال زن و بچه شه. مال اون فضایی است که اداره می کنه. یه نصفی خدا بیشتر بهش میده نه این که یه نصفی به اون خانمه کمتر داده. از حق زن چیزی کم نکرده. چیزی کم نکرده. به حق مرد یه چیزی اضافه کرده این اضافه مال چیه مال زنه و بچه شه. چون اداره می کنه خانواده رو. دیگه بحث اداره منزل و مشکلات کاری و شغلی و این هاست که مسئولیتش به عهده ی مرده. خدای متعال این رو یه فرصتی برای مرد قرار داده وگرنه چیزی از زن کم نکرده. این خیلی مهمه این نگاه تا این که بگیم نه حق همون دو برابر ولی به من نصفش رو داده. یعنی نصف حق من رو نداده نه تو حقت رو کامل گرفتی. تو حقی دیگه طلب نداری. پس اون چیزی که به آقایون میدن چی؟ اون دیگه تفضله و تفضل دیگه به هر کی می خواد می کنه. به هر طریقی بخواد تفضل می کنه. کسی حق نداره مثلا آقا تو نمرت ۱۸ شده و نمره ۱۸ تو گرفتی چیکار داری من یه نمره به اون دادم. تو مگه ۱۸ تو نگرفتی برو دیگه. خسته نباشی. من یه نمره دیگه به اون دادم تو چیکاره ای که بیای دخالت بکنی. وقتی خب توضیحاتش رو شنید گفت ببین اگه واقعا خدا بازم این جوریه که می گید من بازم این خدا رو قبول ندارم. گفتم !!! چه جور داری حرف می زنی. گفت نه من اصلا حرف هایی که این جور داره مطرح میشه رو نمی پذیرم. اگر واقعا دین می گه که مرد باید دو برابر مرد بگیره به همون تعبیری که شما می گید؛ من این دین رو هم قبول ندارم. این یعنی

چی. این یعنی تا وقتی من خدا رو بر اش عظمت قائم که پا رو منافع من نزاره. اگه پاشو گذاشت رو منافع من، من نمی تونم تحمل بکنم. من تو رو خدا وا میاستم. من دیگه در برابر اصل حقم هم نمی تونم متواضع باشم. خیلی ظریفه نکته. ما در مقابل اصل حق پاش نیافتاده که ببینیم اصلش هستیم برا تواضع یا نه. پاش نیافتاده واقعا. خیلی به ما لطف می کنه که در مرحله ی آزمایش ما رو نمی کشونه. وگرنه اگه یه تکلیفی به ما بگه که یه خرده سخت و دشوار باشه می گیم خدایا این رو دیگه نمی تونیم تحمل بکنیم. بعید نیست در مقابل اصل حق هم تکبر داشته باشیم. متکبرانه بیایم بایستیم بگیم خدایا ما این رو قبول نداریم و نمی پذیریم. خیلی خدا به ما لطف کرده و ما رو در معرکه ی آزمایش قرار نمی ده. اگر انسان در مقابل او امر الهی در مقابل امر حق نتونه متواضع بشه پیامدش چیه؟ کم کم در مقابل اصل حق هم متکبر میشه. تضمینی وجود نداره که کسی در مقابل خود خدا متکبر نشه. هیچ تضمینی وجود نداره. اگر ما در مقابل او امر الهی نتونیم بگیم چشم در هر شرایطی بگیم شما درست می گی و ما باید انجام بدیم. هیچی دیگه کم کم کارمون به یه جایی میرسه که باید در مقابل خود خدا هم بایستیم. یا باید خدا حرفاشو یکی یکی پس بگیره که ما تکبر نسبت به او نداشته باشیم یا باید ما متکبر در برابر خود حق بشیم. این پیامد خیلی سنگینه ما باید خیلی هزینه بدیم تا به این مرحله برسیم. خدای متعال به ما توصیه می کنه که این تکبر رو از وجود خودمون بزداییم. در یه مرحله ای قدم برداریم که این تواضع در وجود ما حاکم بشه. می دونید که خشوع یکی از حالات قلب انسانه تواضع یکی آداب ظاهری انسانه. شما مثلا در مقابل خدا در مسجد وقتی قیام و رکوع و سجود می کنید این رو اسمش رو می زاریم تواضع. اما وقتی در خانه هیچ کس نیست و در مقابل خدا خضوع و خشوع می کنید این اسمش خشوعه. خشوع یه چیزی است درونی. یه باور قلبی است. تواضع با تکبر هیچ ربطی نداره. آدم می تونه هم متکبر باشه هم متواضع. می تونه راحت بیاد مسجد نمازش رو بخونه و باحال هم بخونه همه هم به به و چه چه بزنن که عجب نمازی بود اما اگه راست می گه همین نماز باحال رو بره تو خونه بخونه. اون میشه خشوع که کسی نمی بینه. این یعنی تواضع حقیقی که در مقابل تکبره. اون جا آدم می تونه بفهمه که تکبر نداره. خدای متعال در ماه مبارک رمضان به ما تمرین تواضع و خشوع داد. هان. دقت کرده بودید این رو تو ماه رمضان. تو ماه رمضان خدا ما رو در مقابل او امر خودش در حالات خضوع و خشوع قرار داد ما متواضع شده بودیم در مقابل امر خدا. حاضر بودیم برای این که روزه مون قبول بشه هر کاری بکنیم. یاد تونه دیگه. ما هر کاری منی کردیم. از گل بو نکش. می گفتیم چشم بو نمی کشیم. مواظب باش جایی که گردوغبار غلیظ است وارد نشی. چشم این هم وارد نمی شیم. سرت نره زیر آب به طور کامل. چشم این هم هوا سمون رو می دیم. آب نخوری غذا نخوری غلظن نکنی بهمان نکنی. چشم همه هم انجام میدیم. چشم و بله قربان گوی خوبی تو ماه رمضان به وجود آمده بود. خیلی عالی. خدای متعال این تمرین رو به ما داد که ما اهل خشوع بشیم و این زیبایی ها بیاد در وجود ما قرا بگیره ما بقیش رو بعد از ماه رمضان خودت ببینی چه جور میری. در نهایت کارت به کجا ختم میشه. ببینه در مصاف با شیطان هم تو همین

خشوع هم می تونی در دل خودت به وجود بیاری و حسش بکنی. نه خدایا تو در مقابل این خشوعی که در دل من قرار گرفته چی می خوای به من بدی. من تمام کارهات رو نورانی می کنم. چه جووری می خوای نورانی بکنی؟ این دیگه تو کار نداری. نه خدایا من نسیه نمی پذیرم. اگه تو دلیل و نتیجه اش رو به من نمی گی من اهلهش نیستم. من اهل نسیه گرفتن و نسیه دادن نیستم من نقد معامله می کنم. خدا هم می گه من اهل معامله ی نقد نیستم. نقد تو کار ما نیست.

چیکار کنیم که اهل خشوع بشیم؟ چیکار کنیم که «استعینو بالصبر و الصلاة و انها لکبیره الا علی الخاشعین» بشیم. این خاشع بودن در وجود ما خاشع بشه که بعد ما بتونیم از اون عبادات و بندگی مون لذت ببریم.

امیرالمونین تو نهج البلاغه می فرماید: اگر می خواهید این تکبر رو از وجودتون بزدايید اهل حرف و حق شنیدن باشید. یعنی چی؟ یعنی اون جایی که باید وجودت و غرورت رو بشکنی بشکن. ما ادم ها از شکسته شدن فراری هستیم. فرار می کنیم. نمی تونیم خودمون رو بشکنیم. حتی در مقابل خدا قدرت شکستن خودمون رو نداریم. یه گناهی می کنیم و خدا به ما می گه تا هفت ساعت بعدش بیاید توبه بکنید این گناه رو تو نامه ی عملت نمی نویسم. ما هفت ساعت می گذره یه هفته می گذره هفت ماه می گذره سال بهدش میایم و اگر توبه بکنیم. چرا میریم سال بعدش میایم؟ چون اگر دو ساعت بعدش گناه سرمون رو بزاریم زمین و بگیم خدایا غلط کردیم خودمون رو خرد کردیم. اما ما یه خرده صبر می کنیم و غرورمون در محضر خدا نشکنه یه سال بعدش میایم با خدا معامله می کنیم این جووری غرور ما هم حفظ میشه. گرفتید چی شد. داری با یه کسی مباحثه می کنید. مناظره می کنید. آقا اینه. اون می گه نه آقا اینه. اون نه آقا فلان و دعوا میشه. اگه زرنک باشی و حرفت درست باشه خب بهش می گی خب این رو ولش کن فردا پس فردا یه هفته دیگه دوباره می شیم بحث می کنیم. تو آماده ای و می گه آره. میره فکر می کنه میاد وقتی میاد می شینه همون وقت فهمیده هان تو راست می گی اما میاد مگه فلانی رفتم فکر کردم دیدم تو بیراه نمی گی و درست می گی. حقیقت این جوویه یعنی تو واقعا رفتی فکر کردی یا همون لحظه فهمیدی. نه دیگه آدم می خواد غرورش رو حفظ بکنه. خود فی المجلس آدم اگه بگه من اشتباه می کنم خیلی باید خودش رو زیر پا بگذاره. غرورش نیست و نابود میشه. تکبر اصلا دیگه تو وجودش راه پیدا نمی کنه. اما اگر بره و فردا بیاد. راحت تر می تونه غرورش رو حفظ بکنه. ما در مقابل حضرت حق هم این جووریم چرا خدا می گه تا هفت ساعت بعدش توبه بکن. می خوام تو بشکنی. می خواد بینی خودت رو به خاک بمالی. می خواد شیطان رو رسوا بکنی. می خواد به نفست اجازه ی تاخت و تاز ندی. می خواد اگر غرورت در مقابل خدا شکست اهل خشوع و تواضع شدی در زمره ی بندگان صالح و نورانی خودش تو را بپذیره. بابا یه خرده اهل نسیه دادن به خدا باشید. نسیه گرفتن باشید. ببینید چه اتفاقی در ندگی تون میافته. خیلی نورای می شید. سریع سرت رو بزار پایین. یه ده سال دیگه نتیجه شو ببین. تا گناه می کنی بابا رو گناه کردن تو حرفی نداریم. رو این که بعدش

بالافاصله خودت رو بشکن حرف داریم که تو نمی شکنی بله اگه دو ساعت بعدش سریع آدم برگرده بگه خدا من این کار بد رو انجام دادم و غلط کردم احساس خودش می کنه که غلط کردی که انجام دادی پس تو فهمیدی بده و انجام دادی. خیلی به خودش بد و بیراه می گه. خیلی خودش رو خرد می کنه. اینقدر ناچیز می شه در مقابل خدا نمی تونه سر بلند بکنه. شرمنده ی حقیقی میشه. چرا آدم ترجیح میده یه ماه بعد بیاد. چون یه ماه بعد احساس می کنه خدا همچین یادش رفته گنااهش. میریم در خانه ی خدا، خدا که یادش رفته ما هم سر یه بحث دیگه رو باز می کنیم و تو اون وسطاش میایم راستی خدایا این گناه هم ببخش دیگه ولش کن و بعد خدا هم اون گناه رو می بخشه. در حالی که خدا یادش نمی ره. تو زرنگ بازی در نیار در خانه ی خدا. همون لحظه بگو خدایا غلط کردم. خدا که یادش نمیره. حسن اولش اینه که تکبر شکسته می شه. حسن دومش اینه که گناه رو تو نامه ی عملت نمی نویسن لکه داره نمی شه این نامه که بعد بخوان پاکش کنن. اصلا گناهی برلات نوشته نمی شه. امیرالمونین فرمود اگر می خواین تکبر رو از وجود خودتون رفع کنید اهل شنیدن حرف حق باشید یعنی در مقابل حقیقت متواضع باشید. قبول بکنید. یه ایرادی یه اشکالی یکی داره بهت می گه فلانی این اشکال رو داری نگاه می کنی می بینی داری. بگو دارم. درست. نگو ندارم. یه کسی یه چیزی بهت می گه می بینی درست تسلیم باش. این یعنی تواضع و خشوع این یعنی راندن تکبر از وجودت. ولی اگر می خوای استدلال بکنی که این درستست که من می گم. بدان این عیب رو داری. نه کی گفته که من این عیب رو دارم به این دلیل به اون دلیل به این دلیل من اون کار رو انجام دادم. بابا پذیر دیگه. چه خبره هی دنبالش رو می گیری تمومش کن. بعد وقتی پذیرفتی بگو راستی این دو تا نکته هم بودن که من این کار رو انجام دادم حالا البته توجیح هم نمی خوام کارم رو بکنم. حضرت یوسف با اون عظمت وقتی بهش گفتن تو می خواستی به زلیخا اون کار رو انجام بدی و تجاوز بکنی حضرت فرمود و لا ابری نفسی. من نمی خوام خودم رو تبرئه بکنم. اما من نبودم. اول داره توضیح میده که خدایا نفس من نفس اماره است می دونم. نمی خوام بگم من اهل این کارا نیستم. پاش بیفته ممکنه هم باشم. نمی تونم نفس خودم رو کنترل بکنم. اول زمینه ی تکبر رو در وجود خودش می شکنه. و ما ابری نفسی. من خودم رو نمی خوام تبرئه بکنم. اما این کاری که شما می گید من انجام ندادم. اما رو بعد می گه. آدم اگر بتونه اون جایی که حرف حق رو می گن بپذیره خیلی مهمه. شرط بندگی خودش رو تضمین کرده. لذت می بره از عبادت هاش. یه مشکل به وجود آورده برا جامعه اش برا خانوادش برا شخص خودش بهش تذکر می دی فلانی اشتباه کردی اگه بپذیره این اشتباه رو در جهت اصلاحش قدم بر داره لذت مناجات در محضر حضرت حق پیدا می کنه. خدا کارهاشو نورانی می کنه ولی اگر قبول نکرد هیچی تموم شد. تکبر میاد تو وجودش و نمی تونه بپذیره اون وقت نمی تونه از این نماز و روزه بهره برداری بکنه. براش سنگین می شن این عبادات خدا براش سنگین قرارشون میده. لذتی دیگه توشون نیست. اگه می خوایید به لذت مناجات برسید اهل پذیرفتن حقیقت باشید و اهل پذیرفتن امر حقیقت باشید و تا خدا یه چیزی بهت تون می گه بگید چشم. سخسته انجام میدم تو برام



هموارش می کنی خدایا. تو سختی های وجود مرا آسان می کنی. تو که تکلیف فرستادی من هم کمک می کنی و من هم راه میافتم و انجام میدم. اعتماد می کنم به این نسیه ی الهی. از نقد گرفتن و نقد دادن فاصله میدم خودم رو. اهل پذیرفتن باشید یه گناهی انجام میدیم بریم در خانه ی خدا و اقرار بکنیم به این گناه این یعنی پذیرفتن حقیقت. بله خدایا من این گناه رو انجام دادم این اشتباه از من سر زد بالا فاصله بریم بگیم. قبل از این که به دیگری بگیم یا دیگری ببینیم. بریم با خدا بگیم خدایا مت این کار رو کردم. من تعدی کردم از حق خودم. پامو از گلیم خودم فراتر گذاشتم. خدایا تو کمک کن. چه کسلی بودند و چه افرادی که در اثر مخالفت با حقیقت در فاصله ی خیلی کوتاهی جهنمی شدند و چه افرادی بودند که در اثر پذیرفتن حقیقت در فاصله ی خیلی کوتاهی بهشتی شدند در حالی که این بهشتی بود و اون جهنمی. داستان ابوبکر. داستان عمر. خلیفه ی اول و دوم همه شنیدید. وقتی عمر داشت از دنیا می رفت و تو بستر افتاده بود امیرالمومنین رو صدا زد. گفت آقا جون من در این زخمی که بهم کاری افتاده در یه عالم دیگه برا لحظاتی رفتم و اومدم جای خودم رو تو جهنم دیدم یا امیرالمومنین تو من رو ببخش من غلط کردم اشتباه کردم می شه از من بگذری. حضرت فرمودند بله می شه از تو گذشت ولی یه شرط داره با این همه فاجعه هایی که به وجود آوردی پاشو برو رو منبر و به همه ی مردم بگو مردم من حق علی رو غضب کردم من فاطمه ی زهرا رو شهید کردن و من این همه بلا رو سر خاندان نبوت پیاده کردم تو این کار رو انجام بده مابقیش با من. من تو رو می بخشم و از جهنم نجات میدم. عمر ملافه ی که روش بود رو کشید رو سرش و یه چیزی گفت. النار اولا من العار. آتش خیلی بهتر از اینه که من شرمنده بشم. بزار همون جهنم بهتره. نپذیرفت حق در یه فاصله ی کوتاهی آدم رو جهنمی می کنه. تو کربلا هم همین داستان ها اتفاق میافته. داستان کربلا رو که ما همه حفظیم. داستان تازه ای نیست. یه کسی اومده بود پیامی آورده بود از طرف عمر سعد برای امام حسین علیه السلام. دیدن از اون دور داره سواری نزدیک میشه حمائل بسته و شمشیر گرفته داره میاد و حامل یک نامه است. نزدیک شد. عباس بن علی جلوشو گرفت و گفت کجا داری میری. گفت من دارم میرم پیش حسین نامه دارم. ابوالفضل عباس فرمود اول حمایا باز کن. شمشیرت رو تحویل بده. از اسب پیاده شو. مودب بعدم صبر می کنی میرم از حسین اجازه بگیرم. این حریم حریم بی ادبی نیست. عباس هنوز زنده است. اجازه نمی ده کسی با حمائل بسته با شمشیر دمت اباعبدالله الحسین بره. گفت نه من همین جوری می خوام برم. فرمود نه من اجازه نمیدم. گفت اگه اجازه ندی میرم ها. گفت برو که دیگه بر نگردی. ما با حریم اباعبدالله الحسین تعارف نداریم. هرکس می خواد وارد این حریم بشه باید متواضع باشه. هر کی می خواد قدم در این حریم بزاره باید سرش پایین باشه. باید با خودش شمشیر نیاره. یا ابن الحسن ما متواضعانه اومدیم. پسر فاطمه همراه ما شمشیر نیست. اسلحه نیست. سر به پایین انداخته اومدیم در خانه ی تو. هیچی با خودمون نیست. عباس به ما اجازه ی ورود بده ما حسین رو یه لحظه ببینیم. ما با خودمون چیزی نیاوردیم. عباس راه رو باز کن که تا تو اجازه به ما ندی ما اجازه ی ورود نداریم. باب ورود به اهل البیت تویی ابوالفضل. در باز کن و ره بگشا. گفت من

اجازه نمی دم عباس زنده است. بزارید فردا هر بلایی که می خواهید سر حسین بیارید اون جا دیگه عباس نباشه اون یه حرف دیگه است. تا عباس زنده است کسی جرات نمی کنه با شمشیر به محضر حسین بره. من اجازه نمی دم. متکبرانه بر روی اسب نشست و برگشت. گفت حالا که اجازه نمی دید بر می گردم یکی دیگه بیاد. برگشت. جهنم رو برا خودش خرید یه لحظه نمی تونست برا حسین متواضع بشه. به عوض اون یه کس دیگه ای رو فرستادن. تا رسید به عباس ابن علی آقا فرمود باید شمشیر باز کنی و حمایل باز کنی. گفت طوری نیست برا رسوندن نامه من این کار رو می کنم. من به شما اطمینان دارم. از اسب پیاده شد و حمایل باز کرد و شمشیر باز کرد. آرام آرام در معیت عباس بن علی به خیمه ی اباعبدالله الحسین نزدیک شد. دامن خیمه رو بالا زد و در مقابل آقا نشست و سلام کرد. آقا جواب سلامش رو داد و نامه رو گرفت و جواب نامه رو نوشت و دست سفیر عمر داد هرچی که بهش نگاه کردن که پاشه بره بلند نمی شد. چی شده چرا نمیری جواب نامه تو نوشتم. گفت حسین اجازه میدی من همین جا پیشت بمونم و یه کس دیگه جواب نامه رو ببره. من اسیرت شدم. یه احترام به حقیقت یه تواضع یه فاصله گرفتن از تکبر چه جوری آدم رو بهشتی می کنه. هر چی بهش اصرار کردن که برو جواب نامه رو ببر و بگرد. گفت نه آقا ما همین جا هستیم دیگه. من تازه تو رو دیدم. تازه باهات آشنا شدم. یا ابن الحسن یه لحظه در خیمه ی سبزه ما رو راه بده تو رو ببین آدم بشیم و همون جا بمونیم. همون جا بمونیم. یه لحظه به ما رخست دیدار بدی ما اسیرت می شیم. ما انقدر هم بد نیستیم آقا. علی ابن مهزیار اهوازی وقتی آقا رو دید و یه مدتی هم با آقا همنشین شد سه روز گذشت و با آقا بود. آقا فرمود دیگه علی برو. پسر مهزیار دیگه برو دنیا کارت. دیگه وقت ملاقات و وصال تموم شده. مثل دیونه ها گفت آقا کجا برم. آقا فرمود برو دیگه. دیگه تموم شد. تاریخ نوشته می گه مثل دیونه ها اود تو خیابان ها تو کوچه ها می گفت یا صاحب الزمان عزیز دلم آقا جون من چه جوری بی تو زندگی بکنم. یه لحظه دید یه لحظه نشست پای صحبتش. یه لحظه حسین رو دید و اثر شد. بابا بزار ما یه لحظه تو رو ببینیم و اثرت بشیم جای دوری نمیره پسر فاطمه. جای دوری نمیره.....